

هنوز بسیار کوچک بود که خواهر را از دست داد؛ اما تحرک، پویایی، حقیقت جوئی و استقلال فکری شهید، چنان در ذهن و خاطره او برجسته است که با حسرتی عمیق از او یاد می کند؛ هر چند معتقد است جوان امروز با روشن بینی بیشتری، جهان پیرامون خود را تحلیل می کند.



درد آمد.

« شهید محبوبه دانش در قامت یک خواهر »  
در گفت و شنود شاهد یاران با مسعود دانش آشتیانی

## برای پیدا کردن حقیقت، سرسخت بود...

نجات بدهد، خوشحالم، اگر هر کسی در هر شغلی که هست، کارش را درست و دقیق انجام بدهد، جامعه خود به خود نجات پیدا می کند، ولی اگر بخواهیم خود را متولی نجات دیگران بدانیم، اتلاف وقت و انرژی کرده ایم.  
الان بعد از سال ها که از شهادت خواهرتان می گذرد، او را چگونه می بینید؟  
یک گل کمیاب بسیار قیمتی که خیلی زود پرپر شد و من از این بابت سخت دریغ می خورم، واقعاً انسانی مخلص، با هوش، مسئولیت پذیر

عبرت گرفتن از اشتباهاتمان نمی گیریم، اگر انسان به شکل بسته و مطلق به این برسد که حقیقت به تمامی همین است که من می دانم و دیگران چون حقیقت را به شکلی که من تفسیر می کنم، تفسیر نمی کنند، غلط می اندیشند، آن وقت دچار بسیاری از خطاهایی می شویم که شدید و همچنان هم می شویم. شمای می دانید که حتی در مورد ضرورت یا عدم ضرورت پیش آمدن رویداد ۱۷ شهریور هم اختلاف نظر هست، برخی معتقدند که می شد با برنامه ریزی دقیق، مثل بسیاری از راه پیمایی ها، با حداقل تلفات، بیشترین نتیجه را گرفت، کمالیکه روز قبل از آن، راه پیمایی عظیمی که از قیصریه تا میدان آزادی انجام شد، تأثیر شگفتی داشت و تلفات هم نداد. بعضی ها هم معتقدند که ۱۷ شهریور نقطه عطفی در تاریخ انقلاب بود که روند انقلاب را تسریع کرد. می بینید که حتی در مورد یک رویداد تاریخی هم تفاوت نظری تا این اندازه ژرف وجود دارد، پس چطور می شود انسان به خودش بگوید که من به کل حقیقت رسیده ام و آنچه که می گویم و هر کاری که می کنم حقیقت مطلق و محض است؟ محبوبه و هم نسل های او این طور فکر می کردند. آگاهی بر این نکته، نه تنها از شأن و عظمت فداکاری بزرگی که کردند کم نمی کند که بر آن می افزاید. دانش بشری یک پکیج در بسته نیست. دانما به آن افزوده می شود. با چنین تفکری، قهرمان معنا پیدا نمی کند. الان دیگر کسی را به این سادگی نمی شود قانع کرد. به رغم مشکلات زیادی که پیدا کردیم، جوان های حالا به نظرم آگاه تر شده اند و این مسئله به علت ارتباطات وسیع جهانی پیش آمده که فرد چه بخواهد چه نخواهد، پیوسته زیر بمباران اطلاعات از هر نوع و سنجی هست. آن موقع امثال محبوبه به جامعه و کلیت آن نگاه می کردند و در نگاه آنها، فرد کم شده بود. حالا جوان ها به فرد و فردیت هم فکر می کنند و اینکه تا فرد ساخته نشود، ساخته شدن جامعه معنا ندارد. خدا کند از آن سوی یام نیفتیم و در فردگرایی غرق نشویم.

از محیط خانوادگی و تأثیر پدر و دوستان ایشان بر خود و اعضای خانواده بگویید.

پدرم با کسانی چون شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید باهنر رفت و آمد داشتند و لذا اقا های بازی را جلوی روی ما می گذاشتند. محبوبه و مریم همیشه در مبارزات شرکت می کردند، ولی بقیه خواهر هایم خانه دار بودند. مادرم زنی مؤمن بودند و ما در چنین فضایی بزرگ شدیم. پدرم در آن زمان چندان آدم سیاسی ای نبودند. یک آدم فرهنگی بودند و همیشه اعتقاد داشتند که کارها را باید از مسیری فرهنگی پیش برد و انسان سازی کرد، ولی وقتی موج انقلاب پیش آمد و به خصوص پس از آنکه محبوبه شهید شد، پدرم هم خود به خود همراه این موج رفتند.

از ویژگی های اخلاقی خواهرتان بگویید.

خیلی پر شور و پر شور بود، ولی کنجکاو بود و نشانه ها و اشاره ها را بسیار خوب درک می کرد. بسیار باهوش بود و در حرف هایش از امثال خیلی استفاده می کرد. خیلی دلسوز بود و به مساجد جنوب شهر می رفت و با بچه ها کار می کرد و در واقع وقت غیر درسی محبوبه، بیشتر صرف این کار می شد. حواسش حساسی جمع بود و هیچ وقت جذب گروه های دیگر نشده و بازی نخورد. یادم هست که باها مثللاً با شهید مفتاح، حساسی بحث می کرد و تا پاسخ سوالش را نمی گرفت، دست بر نمی داشت. حقیقتش را بخواهید من در آن زمان خیلی بچه بودم و سؤال و جواب های او یادم نیست، اما بر اینم جالب بود یک دختر پانزده ساله ساله، این طور پیگیر مسائل فکری است و با آدم های چهل پنجاه ساله بحث می کند. آنها هم انصافاً حوصله داشتند و جواب می دادند. اگر بخواهم محبوبه را در چند کلمه معرفی کنم، کلمه اول کنجکاو است. سریع قانع نمی شد، برای پیدا کردن حقیقت، سرسخت بود. به نظر من محبوبه سمبل جوان های آن دوره است. آنها احساس می کردند می توانند باید دنیا را عوض کنند. آنها تصور می کردند مجموعه دانش های بشری در یک گنجینه جمع شده و ما حالا می رویم و در آن باز می کنیم و همگی خوشبخت می شویم. به دلیل همین نحوه تفکر هم دچار تردیدهایی که تسلسل



و بسیار باارزش بود. پدرم خیلی تلاش کردند که امثال محبوبه از دست نروند، ولی متأسفانه نشد.

از شهادت او چه خاطره ای دارید؟

به من کمک زدند و مرا برای دفن نبردند. لابد فکر می کردند بچه هستم و نباید مرا می بردند. اولاً جنازه را راحت به ما دادند و مشکلی ایجاد نکردند. برخوردشان آن قدرها هم که می گفتند بد نبود. مراسم هم گرفتیم و یاد نمی آید که کسی اذیت شده باشد. توی خانه مراسم گذاشتیم و خیلی ها هم آمدند. پدرم با اغلب رهبران انقلاب رفت و آمد داشتند. با خانواده شهید بهشتی رفت و آمد داشتیم و مادرم با همسر ایشان دوست نزدیک بودند. بنابراین دور از مبارزه و افراد مبارز نبودیم. ولی ساواک کلاً یارک بار به خانه ما آمد که مأمور ساواک هم شاگرد پدرم از کار در آمد.

چرا آمدند؟

در مدرسه از کیف خواهرم اعلامیه در آمده بود. اول که آمدند یک کمی بدرفتار کردند. آنها دستور داشتند خواهرم را ببرند، ولی پدرم گفتند باید از روی جنازه من رد شوید. من دخترم را نمی دهم دست یک مشت مأمور. اگر می خواهید او را ببرید، باید من را هم ببرید. به هر حال پدرم توانستند حرفشان را به کرسی بنشانند. ■

نسخه شهید  
مریم یک گل کمیاب بسیار قیمتی بود که خیلی زود پرپر شد و من از این بابت سخت دریغ می خورم. واقعاً انسانی مخلص، با هوش، مسئولیت پذیر و بسیار باارزش بود. پدرم خیلی تلاش کردند که امثال محبوبه از دست نروند، ولی متأسفانه نشد.

فعلی می شود، نمی شدند. این باور جوان های آن موقع بود که در عین حال که باعث می شد انسان همه انرژی هایش را روی هدفش متمرکز کند، وقتی هم که به هدف می رسید و می دید آن طور که او تصور می کرده، جامع و مانع نبوده، سرخورده می شد. واقعاً تفسیر جهان به این سادگی هان نیست. محبوبه هم دقیقاً مثل هم نسل هایش بود و احساس می کرد همه چیز را می داند یا دست کم می تواند بداند. به نظر من بزرگ ترین بی انصافی در معرفی شخصیت محبوبه و هر انسان شاخصی، نشان ندادن این ضعف است که بدون نشان دادن آن، او انسان ناقصی است. این نقص، چیزی از شأن محبوبه با تمام کسانی که تلاش کردند و جانشان را بر سر آرمانشان نهادند کم نمی کند، ولی اگر از آن غفلت کنیم، آن وقت درس های لازم را برای